

من خشمگینم ۱

محمد یعقوبی

این یادداشت را صبح روز پنجم خرداد نوشتم و واکنشی است به ماجرای سروش و دولت آبادی. شاید بهتر باشد اول حرف‌های دولت آبادی و سروش را به ترتیب با کلیک روی دو عبارت زیر بخوانید

<http://www.asriran.com/fa/pages/?cid=72620>

یا

<http://www.yaghoubee.com/digarneveshtehaa/880307khashmginam/dolatAbAdi.htm>

و

<http://www.entekhabnews.com/portal/index.php?news=4548>

یا

<http://www.yaghoubee.com/digarneveshtehaa/880307khashmginam/sorouh.htm>

یادداشت‌م را در آغاز دادم به روزنامه‌ی اعتماد که گفتند صلاح نیست چاپ کنند و با همین استدلال روزنامه‌ی صدای عدالت هم حاضر نشد چاپ کند. دست‌اندرکاران روزنامه‌ی حیات نو قاطعانه گفتند چاپش می‌کنند. پنج‌شنبه چون تعطیل بود قرار شد شنبه در صفحه‌ی آخر آن روزنامه چاپ کنند. از من خواستند اگر به روزنامه‌های دیگر هم داده‌ام به آنان بگویم چاپش نکنند. من پس از نه شنیدن از روزنامه‌های اعتماد و صدای عدالت به روزنامه‌ی کلمه‌ی سبز که از من مدتی بود مطلب می‌خواست زنگ زده بودم و گفته بودم اگر می‌خواهند برای‌شان بنویسم اول باید این یادداشت را چاپ کنند. چهارشنبه به خاطر حیات نو به دست اندرکاران روزنامه‌ی کلمه‌ی سبز زنگ زدم و گفتم از چاپ این یادداشت خودداری کنند و نشستم یادداشتی درباره‌ی ممیزی برای‌شان نوشتم که جبران کرده باشم. صبح روز شنبه ۹ خرداد که قرار بود این یادداشت در حیات نو چاپ شود از آن روزنامه زنگ زدند و گفتند در جلسه‌ی شب قبلش به این نتیجه رسیدند صلاح نیست چاپ شود. کارد به من می‌زدید خون نمی‌آمد. باورم نمی‌شد روزنامه‌های اصلاح طلب فحش‌های سروش به دولت آبادی را چاپ کرده‌اند حالا می‌گویند صلاح نیست به این ماجرا دامن زده شود. درود بر خانم ندا آل طیب که این روزها خیلی پی‌گیر چاپ این یادداشت شد و سرانجام به یاری و پی‌گیری او این یادداشت در خبرگزاری ایلنا چاپ شد. و درود بر علی‌رضا سعیدی. او تنها کسی بود که ده دقیقه پس از شنیدن ماجرا همان صبح شنبه ۹ خردادماه این یادداشت را در ایلنا منتشر کرد.

من خشمگینم

من خشمگینم پس می‌نویسم. خشمگینم از آزردن شدن خاطر عزیزی که با نوشته‌هایش زندگی کرده‌ام. پس به پاس خلوت‌های خوشی که با نوشته‌های ماندگار او داشتم با خود گفتم چه باک اگر این یادداشت حرف‌های آدم جوای نامی دانسته شود که فرصت را برای جلوه‌گری غنیمت شمرده است. چه باک اگر هر برجسب ناشایستی به نگارنده‌ی این متن نسبت داده شود چون کسی را خطاب کرده است که هواداران سینه‌چاکی دارد. من خشمگینم پس می‌نویسم. و پنهان نمی‌کنم که

۲ من خشمگینم

محمد یعقوبی

حالا خوشم که سکوت نکردم که نوشتم تا ادای دینی کنم به مردی که تاکنون حتی یک کلمه با او رودررو سخن نگفته‌ام اما او با نوشته‌های خود بارها با من با بسیار کسان سخن گفته است، و تا روزی که زبان پارسی پابرجاست او با نوشته‌های فروتن خود با مردمان این دیار سخن خواهد گفت، نویسنده‌ی جای خالی سلوچ، کلیدر و...

این نوشته حاصل آزرده‌گی و خشم است و خشمگین آزرده‌ای چون من را راهی جز نوشتن نیست. می‌نویسم تا خود را آرام کنم و هر کسی را که مانند من از خواندن حرف‌های حجت‌الاسلام عبدالکریم سروش خطاب به محمود دولت‌آبادی آزرده شده است. روان‌شناسی می‌گوید اگر خشم‌گینی خشم خود را پنهان نکن و من خشمگینم. خشمگین از این که زمانه‌ی ناخ را ببین! کسی کاکارستمانه در پاسخ به حرف‌های محمود دولت‌آبادی درباره‌ی انقلاب فرهنگی و به بهانه‌ی غلط گرفتن از او که "شورا" نبود و "ستاد" بود و از این قبیل سفسطه‌ها اصل بحث را لوٹ می‌کند، به هویت، اصالت و نام‌داری محمود دولت‌آبادی می‌تازد، خود را به نادانی می‌زند و شعر بزرگان ادب پارسی را بی‌ادبانه در سخن خود به کار می‌گیرد و از شعر خنجری می‌سازد برای شکافتن پهلوی پهلوانی همان‌گونه که کاکا رستم پهلوی داش آکل را شکافت. و حالا شاید باید او را گفت کاکا رستم کیست که شاید نداند همچنان که انگار نمی‌دانست محمود دولت‌آبادی کیست. پس بداند که کاکا رستم یکی از آدم‌های پلشت داستانی است از صادق هدایت. و اما شاید حجت‌الاسلام ما نداند که صادق هدایت کیست. پس به پاس سخن به یادماندنی مولایش که فرمود هر کس نکته‌ای به او بیاموزد او را بنده‌ی خود کرده است من نکته‌ی دومی به کاکا رستم این روزها بیاموزم. پس بداند که صادق هدایت نویسنده‌ی پارسی زبان بزرگی است و تا زبان پارسی پابرجاست صادق هدایت پابرجا خواهد بود همچنان که محمود دولت‌آبادی با نوشته‌هایش. پس بداند روزهایی که محمود دولت‌آبادی درخشش آغاز کرد و نام خود را ماندگار کرد به قول مردمان شوخ کوچه و بازار کاکا رستم این روزهای ما در مفهومی آشکارا مجازی در کمر ابوی محترم خود break می‌رقصید. او با جمله‌ی "دولت آبادی کیست" نشان داد هنوز همان آدم بالیده در دهه‌ی تاریک ۶۰ است، نشان داد هنوز همان‌گونه می‌اندیشد (می‌اندیشد؟) که که در آن دهه‌ی تاریک در ستاد انقلاب فرهنگی

۳ من خشمگینم

محمد یعقوبی

می‌اندیشید (می‌اندیشید؟). او نشان داد هنوز هم شان بزرگان را انکار می‌کند پس چرا مدارا با او که باید او را گفت، خشمگینانه هم باید گفت شان محمود دولت‌آبادی انکارناشدنی ست چونان که شان مولوی روزی‌رسان کاکا رستم امروز ما. و کیست که نداند اگر کاکا رستم امروز ما نام‌دار است از سایه‌ی وجود ادیبی است که روزی کاکا رستمی در دوران خودش پهلویش را می‌شکافت؟ و کیست که نداند نام‌داری مولوی از آفرینش‌گری اوست؟ اما چرا دیگر چندان نامی از کاکا رستم دانای روزگار مولانا نیست؟ زیرا که او کاکا رستمی فقط دانا بود همچنان که نام‌داری کاکا رستم این روزهای ما نیز وابسته به دانسته‌های او ست. شگفتا که اگر دانسته‌ها مایه‌ی فخر است کتاب‌خانه‌های بزرگ جهان حتی کتاب‌خانه‌ی ملی بی‌نوا‌ی ما بیشتر افتخار‌آمیز است تا او. پس بدان که مولانا از این رو مایه‌ی فخر زبان پارسی است که می‌آفرید همچنان که محمود دولت‌آبادی آفرید و می‌آفریند. و تا زبان پارسی پابرجا ست او نیز خواهد بود اما بدان ای تو! نمی‌توان گفت تا زبان پارسی پابرجاست تو نیز خواهی بود. تو خود می‌دانی که تو هستی تا زمانی که...

۸۸-۳-۷

محمد یعقوبی